

دکتر نصرالله شاملی<sup>۱</sup>

مرضیه کهندل جهرمی<sup>۲</sup>

زهرا قاسم نژاد<sup>۳</sup>

### چکیده

درک صحیح از معانی عمیق آیات قرآنی مستلزم شناخت واژگان قرآنی است. از آنجا که قرن حاضر شاهد ظهور زمینه های زبان‌شناسی و فلسفه های گوناگون زبان بوده است و از سویی قرآن کریم به عنوان یک موضوع زبانی مورد توجه و علاقه طیف وسیعی از محققان قرار گرفته است، بررسی این پژوهش با ملاحظات زبان شناختی می تواند سودمند باشد؛ زیرا دانش وجوه قرآن که از شاخه های علوم قرآنی است در فهم معانی واژه ها نقش مؤثری دارد. در واقع هر واژه از نظر علم زبان شناسی یک نشانه برای یافتن وجوه معانی است. از جمله واژگانی که در جامعه معاصر کاربرد بسیار دارد و در زندگی بشر از اهمیت برخوردار است، واژه قانون و دلالت‌های حاکم بر آن است. پژوهش حاضر به بررسی واژه قانون و مترادفات آن در قرآن کریم می پردازد و سعی دارد آن را در حیطه زبان شناسی با استفاده از شیوه تحلیل واژه زبانی مورد بررسی قرار دهد.

**کلید واژه ها:** قرآن کریم، قانون، معنا شناسی، شبکه های معنایی.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان.

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب، عضو پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC).

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان.

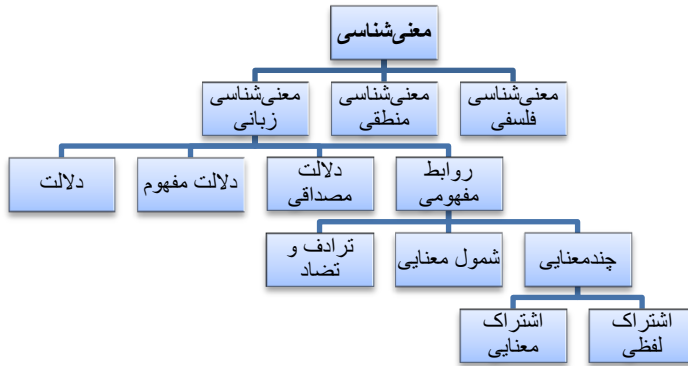


مقدمه:

زبان شناسی، علمی است که می تواند به مطالعه واژگان کلیدی هر متن اعم از متن های دینی، کلامی، عرفانی و روانشناختی و ... بپردازد. کاری که زبانشناسی در متن های مختلف علمی و فلسفی و مانند آن انجام می دهد، روش شناسی و یا بررسی راه فهم متون است، در مورد متن های دینی، معنی شناسی سعی می کند راه فهم درست برای پیدا کردن معنی را بفهمد. اساسی ترین مطالعات زبانشناسی بررسی رویه های زبانی است که عبارتند از: واج شناسی، آواشناسی و معنی شناسی.

یکی از متن های مهم دینی، کتاب قرآن است، محقق زبانشناس قرآن علاوه بر ملاحظات زبانشناختی عمومی، بایستی دارای قدرت علمی مکفی در استخراج معنی از متن باشد. شناخت متن عربی نیاز به تخصص دارد. متن های عربی به ویژه متن قرآن از عباراتی ساخته شده که خود دارای نظم واژگانی است، بررسی واژه ها در کلام، نیاز به علم صرف، نحو و بلاغت دارد؛ زیرا زبانشناسی عربی با عباراتی سر و کار دارد که از واژه های خاص به هم مرتبط با روشی منظم سازمان یافته اند. تقدیم و تأخیر واژه ها در جمله، ترکیب خاص آنها، ساختار هر واژه (علم اشتقاق)، آواشناسی واژه ها، ترکیب ساختاری متن، همه بر پیچیدگی معنای جمله ها دلالت می کنند، علاوه بر آن وقتی عبارات مختلفی را در متن های گوناگون که از یک گوینده به وجود آمده است نگاه کنیم، میان واژه های متشابه روابط خاصی برقرار می شود، در زبانشناسی واژگانی (در شاخه معنی شناسی) این روابط خاص به شکل اشتراک معنایی، ترادف و تضاد و ... رخ می نمایند.<sup>۱</sup>

چنانچه معنی شناسی را به صورت درختی تصور کنیم، می توانیم صورتی درختی را از آن منظر ترسیم نماییم:



جورج یول، زبان‌شناس معروف برخی از اصطلاحات این تصویر درختی را به صورت زیر تعریف می‌نماید:

هم معنایی (مترادف) و آن دو یا چند صورت با رابطه معنایی خیلی نزدیک است که در جمله‌ها بتوانند جانشین یکدیگر باشند. مثل: زیبا و قشنگ.

شمول معنایی و آن لفظی است که دارای معنایی است و این معنا می‌تواند معنای لفظ دیگر را در برگیرد. مانند: حیوان و کلاغ.

تضاد معنایی دو صورت با معنای مخالف را گویند. مثل: بالا و پایین.

هم‌نامی (مشترک لفظی) در صورتی است که یک صورت نوشتاری یا گفتاری دارای دو یا چند معنای مرتبط باشند. مانند: شیر که به معنای مایع خوردنی و حیوان درنده و ابزار کنترل آب است.

چند معنایی وقتی است که یک صورت نوشتاری یا گفتاری چند معنی دارد و تمامی معانی با هم مرتبط هستند. مثل: کلمه head در انگلیسی که به رئیس و بالای لیوان هم گفته می‌شود.<sup>۲</sup>



از طرف دیگر زبانشناس برای بررسی یک واژه، سعی می کند، همه متن گوینده را بخواند، تا نهایت هدفی که او داشته از آن استخراج نماید، با روش معنی شناسی علمی در متن های عربی به ویژه قرآن، این نتیجه حاصل می شود که رفتار هر واژه (اعم از اخلاقی یا اجتماعی و سیاسی) در هر متن با متن دیگر فرق می کند به طوریکه دیگر نمی توان گفت واژه (X) دقیقاً به چه معنی است و آن معنی را در تمام متنهای دیگر تعمیم داد. مفهوم واژه (X) در متن N با همان مفهوم واژه (X) در متن M نمی تواند عین همدیگر باشد. این اختلاف به عوامل درون زبانی و برون زبانی وابسته است. با ملاحظه این رفتار، یک واژه (مانند X) به جای یک معنای خاص، شبکه ای از معانی را به دنبال خود روانه خواهد ساخت.

مطالعات عمیق در معناشناسی آیات قرآن نشان دهنده این واقعیت است که واژگان به ظاهر پراکنده قرآن، با همدیگر ارتباط سیستماتیک و منطقی دارند. از این بالاتر روابط معنایی این واژگان برای پژوهشگران علم معنا شناسی به حدی است که می توان ادعا کرد این روابط سیستماتیک از گونه ارگانیک است، یعنی سیستم ارتباطی واژگان معنایی قرآن هوشمند و زنده اند، به طوری که اگر دستگاه معنا شناختی واژگان کلیدی قرآن درست تحلیل شوند، معنای واژگان در متن دستگاه، پیام های جدیدی را مخابره می کنند، به گونه ای که می توان هر پیام را با استفاده از روش های زبان شناختی جدید مبنای پیام های بعدی قرار داد و بدین ترتیب شبکه وسیعی از دستگاه های پیام ساز در دل آیات به وجود می آید.

از الفاظی که در این پژوهش مد نظر است و سعی شده تا از منظر هم معنایی در علم معناشناسی در آیات قرآن کریم به آن پرداخته شود لفظ قانون است.



## لفظ قانون در لغت و اصطلاح

در منابع مختلف به زبانهای عربی، ترکی و فارسی که نشر و بسط توسعه فرهنگ در سرزمینهای اسلامی به وسیله آنها انجام گرفته است، درباره اصل و ریشه کلمه قانون چنین آمده است: کلمه قانون رومی (یونانی) یا فارسی است<sup>۳</sup>، یا کلمه ای است سریانی<sup>۴</sup>. فرهنگ معین، قانون و کانون را معرب واژه یونانی کانون قید کرده و برای آن ریشه سریانی واکدی قائل شده است.<sup>۵</sup> فرهنگ فارسی عمید و فرهنگ ترکی از انتشارات موسسه عالی زبان و تاریخ ترکیه، اصل کلمه قانون را عربی ذکر کرده است.<sup>۶</sup> لغتنامه دهخدا چنین آورده، گویند: این لغت معرب کانون است و عربی نیست. لیکن در عرب مستعمل است. همچنین در زیرنویس صفحاتی که واژه قانون در آن مندرج است نوشته شده: قانون معرب از یونانی کانون است و واژه کانون را سامی دانسته است.<sup>۷</sup> بنا به موارد فوق قانون معرب کلمه یونانی کانون است که از راه زبان سریانی وارد زبان عربی گردیده است و در اصل به معنای «خط کش» به کار رفته و بعد معنی قاعده به خود گرفته است و امروز در زبانهای اروپایی به مقررات کلیسای مسیحیت و کنیسه یهودیت اطلاق می شود.

کلمه دیگری که در زبان فارسی و عربی به معنای قانون استعمال می شود واژه دُستور است، دستور به ضم دال و سکون سین کلمه ای فارسی است که در زبان عربی نیز به کار می رود. در اینکه اصل این کلمه غیر عربی است شکی نیست. اُدی شیر می گوید: «دستور دفتری است که در آن اسامی سربازان نوشته می شود، یا دفتری که قوانین و ضوابط مملکت در آن نوشته می شود. بر وزیر نیز اطلاق می گردد. این لفظ مرکب است از لفظ «دست» که به معنی مسند و قدرت باشد و از لفظ «ور» به معنی صاحب آید.<sup>۸</sup> ذکر شده که این واژه از ترکی به معنای قانون و اذن وارد زبان عربی شده و با گذشت زمان،



امروزه بر قانون اساسی کشورها اطلاق می‌گردد.<sup>۹</sup> در مورد اصل این کلمه بیان شده که به فتح دال «دستور» بوده و با ورود به زبان عربی برای پیوستن به اوزان عرب مضموم شده «دُستور» و عامه مردم آن را به معنای اذن استعمال می‌کنند.<sup>۱۰</sup> قانون در اصطلاح مجموعه قواعد و احکام اساسی است که دولت آن را مشخص و ترسیم نموده است.<sup>۱۱</sup>

هم معنایی (Synonymy) واژه قانون در قرآن کریم :

در قرآن کریم سوره ای به نام قانون نازل نشده و حتی در آیات هم این واژه به کار نرفته است؛ اما قرآن کریم اصطلاحات قانونی بسیاری را در بر دارد. در این زمینه ابو الأعلى المودودی می‌گوید: «اولین مشکلی که از جهت لغت وجود دارد این است که عموم مردم در این زمان، آنچه در قرآن کریم و کتب حدیث و فقه از مصطلحات قانونی آمده است نمی‌دانند... در قرآن کریم، هر روز کلماتی را می‌خوانیم در حالی که نمی‌دانیم آنها از اصطلاحات قانونی هستند، مانند: سلطان، ملک، حکم، امر و ولایت. مفهوم صحیح این واژه های قانونی را جز اندکی از مردم نمی‌فهمند. به همین خاطر است که وقتی از احکام قانونی سخن می‌گوییم بسیاری از روشنفکران با تعجب می‌پرسند: مگر در قرآن آیه ای هم وجود دارد که متعلق به دستور و قانون باشد؟»<sup>۱۲</sup>

ما در این پژوهش دلالت این واژه ها را بر حسب کثرت آنها در قرآن کریم و استعمالشان به معنای قانون بررسی می‌کنیم و این واژه ها را چون به نوعی با واژه قانون هم معنا و در ارتباطند مترادفات آن می‌نامیم؛ ولی در بیان هر کلمه ذکر خواهیم کرد چرا و چگونه این واژه با قانون هم معنا است و شبکه معنایی آن را ترسیم می‌کنیم.



مترادفات واژه قانون در قرآن کریم:

۱. الشَّرْعُ، الشرع، الشریعه:

شرعه: سه حرف اصلی شرعه، شین و راء و عین است و تمام مشتقاتی که از این سه کلمه به وجود آمده است به این سه حرف برمی گردد. در لغت گفته می شود: «شرع المنزل» یعنی «دنا من الطریق» یعنی به راه نزدیک شد و «شرع فلان یفعل کذا» به معنای شروع به انجام کاری کردن است. «شرع الدین» یعنی دین را وضع کرد.<sup>۱۳</sup>

شرعه در لغت به معنی راه مستقیم نیز آمده است؛ چون بر وزن فعله است. بر این اساس است که قرآن کریم مجموعه ای از راهها و مذاهب مختلف را که به مجموعه ای از عقاید و اصول و قوانین مشترک منتهی می شود، «شرعه» نامیده است؛ ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمَنْهَاجًا﴾ (مائده: ۴۸)

شرع: شرع در لغت مصدر، «شَرَعَّ یشرع شَرَعًا» به معنی «نهج الطریق الواضح» یعنی بيمودن راه روشن است. این معنای لازمی آن است. البته گاهی متعدی به کار می رود و به معنای وضع کردن می آید، مانند این آیه شریفه که می فرماید: ﴿شَرَعَّ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ (شوری: ۱۳)

این کلمه گاهی از معنای مصدری خارج شده و به معنی راه آشکار می آید؛ سپس برای طریق و راه الهی استعاره شده است. راهی که خداوند متعال برای مصالح و منافع تمام انسانها وضع نموده و به آن امر کرده تا به صورت اختیاری و ارادی انسانها آن راه الهی را دنبال نمایند.<sup>۱۴</sup>

در صورتی که این کلمه به معنی «راه آشکار» به کار گرفته شود با شارع که به معنای واضح است، مطابقت دارد.



شریعت: شریعت در لغت به معنای آبشخور و جایگاهی است که بدون طناب از آن آب نوشیده می‌شود.<sup>۱۵</sup>

مسائل دینی اعم از عقاید و اخلاق و احکام نیز شریعت نامیده شده است؛ زیرا مایه سیراب شدن کسانی است که آن را دنبال می‌کنند و سلوک و راهی مطابق و هماهنگ با احکام الهی در پیش می‌گیرند.<sup>۱۶</sup>

می‌توان دریافت که کلمات شرعه، شرع، و شریعت کلماتی مترادفند که به یک اصل بر می‌گردند و رابطه و پیوند بین معنی شرعی و لغوی کلمه شریعت آشکار است؛ زیرا شریعت مجموعه قواعد و قوانینی است که خداوند متعال آن را وضع کرده و آشکار ساخته است «شرع الدین: بینه و سنه» و به معنای راه آشکار و آسان نیز آمده است و یکی از معانی لغوی آن این است که شامل تمامی افراد می‌شود؛ زیرا همه مردم از تکالیف الهی سیراب می‌شوند، پس با معنی لغوی شریعت که به معنی آبشخور است و به آسانی قابل دسترسی است، مطابقت دارد چون شریعت در لغت به معنی راه و مذهب مستقیمی است که همه مردم در برابر آن یکسان و برابر هستند؛ زیرا خطایی است عمومی برای همه مکلفین و این مطابق آن چیزی است که در لغت آمده است: «الشرع: تعنی سواء».<sup>۱۷</sup>

می‌توان به این نتیجه رسید که در معنا شناسی، لفظ "قانون" با لفظ "شریعت" مطابق و هماهنگ است؛ زیرا قانون نیز مجموعه قوانینی است که ناگزیر باید به دور از پیچیدگی و غموض و قابل دسترسی باشد و همه افراد جامعه را بدون هیچ تمایزی در بر گیرد. بنابراین مجموعه قوانین ساده و راحت و بدون غموض که همه افراد را بدون هیچ تمایزی در بر می‌گیرد در قرآن شریعت و در جامعه قانون یا دستور نامیده شده است. تنها تفاوت بین این دو واژه در این است که کلمه شریعت تنها به دستورات و احکام الهی





که از طریق وحی وضع شده، اطلاق می شود؛ اما واژه دستور عام است و قوانین الهی و بشری را در بر می گیرد.



## ۲. منهاج

«الْمَنْهَجُ» و «النَّهْجُ» و «الْمِنْهَاجُ» به یک معناست. در لغت از «نَهَجَ يَنْهَجُ نَهْجًا» به معنای راه روشن و آشکار است، بر راه مستقیم نیز اطلاق می شود. ابن فارس می گوید: «النَّهْجُ» به معنای راه است، و «نَهَجَ لِي الْأَمْرَ»: یعنی امر را برای من واضح و روشن کرد.<sup>۱۸</sup> و «الْمَنْهَجُ وَالْمِنْهَاجُ»: راه روشن و آشکاری است که مانند شریعت برای راه در دین استعاره شده است.<sup>۱۹</sup>

با نگاهی به معاجم لغوی می توان به معانی منهج و مشتقات آن اشاره کرد و آن به معنای وضوح و آشکاری و پیمودن راه است، و «أَنْهَجَ الطَّرِيقَ» یعنی راه واضح و روشن شد. «طَرِيقَ نَهْجٍ»: یعنی راه روشن و آشکار و در پیمودن راه گفته شده: «نَهَجَتِ الطَّرِيقَ»: یعنی راه را پیمود، و «النَّهْجُ»: راه راست.<sup>۲۰</sup> «فَلَانَ يَسْتَنْهَجُ سَبِيلَ فَلَانٍ»: یعنی بر راه و روش فلانی عمل می کند. فراء در تفسیر این آیه شریفه می گوید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (جاثیه: ۱۸) علی شریعة: علی دین و ملّة و منهاج بر شریعت یعنی بر دین و آیین و راه و روش.<sup>۲۱</sup>



در اصطلاح منهاج راهی است که انسان را به حقیقت می‌رساند<sup>۲۲</sup> یا راهی است که منجر به شناخت حقیقت در علوم به واسطه قوانین کلی می‌گردد که انسان را به نتیجه مطلوب و مشخصی می‌رساند.<sup>۲۳</sup>

ابن کثیر تفسیر منهاج را به سبیل برگزیده و به دلیل مناسبت و آشکاری در معنا می‌گوید: تفسیر منهاج به سبیل مناسب تر است؛ زیرا شرعه که همان شریعت است به معنای شروع و آغاز به کاری است، در لغت «شرع فی کذا» به معنی آغاز به کاری کرد آمده است؛ اما منهاج به معنای راه واضح و آشکار و آسان است. بنابراین، تفسیر این کلام الهی «شُرْعَهُ وَمِنْهَا جَاءُ» به سبیل و سنت بهتر است.<sup>۲۴</sup> واژه منهاج در سخن پیامبر نیز آمده است:

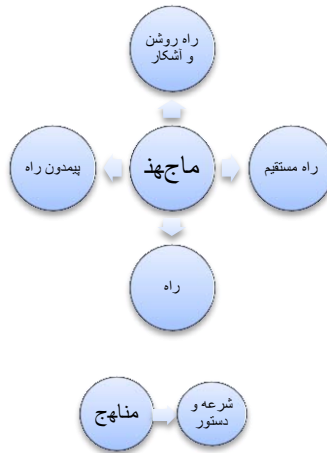
تَكُونُ النَّبِيُّ فَيَكُم مَاشَاءَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ،... ثُمَّ تَكُونُ خَلَافَةَ عَلِيٍّ مِنْهَاجِ النَّبِيِّ.<sup>۲۵</sup>

منهاج با دلالت معاصرش از ضروریات زندگی است؛ زیرا تقدم و تاخر علم در گرو آن است، بلکه قضیه منهج مساله و قضیه علم با تمام وجود است؛ زیرا منهج، نظام و اتساق علم را حفظ می‌کند.<sup>۲۶</sup>

پیوند این واژه با کلمه شرعه در این است که منهاج به طریق روشنی اطلاق می‌شود که به شرعه منتهی می‌شود و این راه روشن به شرعه، عبارت از همان سنتی است که ما را به احکام و قوانین الهی که در قرآن آمده است رهنمون می‌نماید.<sup>۲۷</sup>

می‌توان گفت: لفظ "قانون" با لفظ "منهاج" از این نظر که منهاج راه روشنی است که انسان را به حقیقت که همان قانون و دستور الهی است رهنمون می‌سازد، در ارتباطند. بنابراین منهاج زمینه و راهی برای رسیدن به قانون است.





### ۳. دین:

واژه دین در لغت به معانی گوناگونی از جمله حساب و جزا آمده است و «دَانُهُ دِينًا» اورا مجازات کرد، کفار با انکار روز قیامت می گویند: ﴿أَتَذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ﴾<sup>۲۸</sup> "لمدینون" یعنی آیا مورد محاسبه و مجازات قرار می گیریم؟<sup>۲۸</sup> دیان از صفات خداوند تبارک و تعالی نیز از ریشه دین است، الدین: یعنی اطاعت و «دان له»: اطاعت کرد او را. بنابراین، دان اگر با لام متعدی شود به معنای خضوع و انقیاد و اطاعت است. دین به معنای اسلام نیز آمده است، المدین به معنای عبد و بنده است و المدینه: کنیز، گویا این دو برای کار، دلیل و رام شده اند. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۷۶) یعنی در طاعت ملک. همچنین دین به معنای بندگی و خشوع آمده است در حدیث داریم: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»<sup>۲۹</sup>.



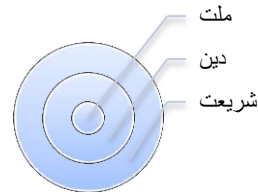
دین به معنای ملت نیز به کار می رود. در کلام عرب دین به معنای حال و عادت نیز آمده است: «ما زال ذلک دینی» یعنی پیوسته عادت و حال من این است.<sup>۳۰</sup> شاید به این دلیل به عادت، دین می گویند که هر گاه نفس به چیزی عادت کند تسلیم آن عادت شده و از آن اطاعت می کند. به گفته برخی از پژوهشگران، واژه دین در ادبیات قبل از اسلام در معانی اطاعت، طریقه و آیین، مکافات و جزا به کار رفته است.<sup>۳۱</sup>

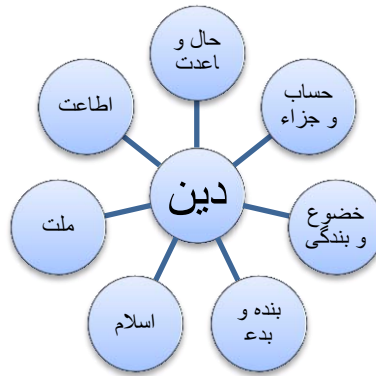
در تفاوت بین شریعت و دین گفته شده: شریعت چیزی است که خداوند تبارک و تعالی برای بندگانش وضع کرده و مشروع، آن چیزی است که شرع آن را آشکار ساخته است و دین تعبداتی است که در شرع وارد شده است که بر طاعت، عبادت، جزاء و حساب اطلاق می شود.<sup>۳۲</sup>

بنابراین، واژه دین در لغت کاربردهای مختلفی دارد مانند: جزا و مکافات، حساب و بررسی، اطاعت و انقیاد، روش و عادت، قهر و غلبه و سلطه و شرع و قانون.<sup>۳۳</sup>

در قرآن کریم نیز لفظ دین به معنای قانون یا منهج در آیات بسیاری بکار رفته است مانند این آیه شریفه: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ﴾ (نور: ۲) در این آیه شریفه به حکم الله<sup>۳۴</sup> و شرع الله تفسیر شده است.<sup>۳۵</sup> گفته شده «فی دین الله» یعنی در طاعت و شرع خداوند متعال در آنچه که شما را به اقامه حدود

امر کرده است.<sup>۳۶</sup>





از آنجا که دین می تواند جزئی از شریعت باشد و شریعت با قانون هم معناست، پس قانون و دین نیز با هم اشتراکاتی دارند.

#### ۴. ملت

الملة با فتح میم در لغت به معنای پاره آتش و خاکستر است. ملة مکانی است که در آن نان پخته می شود.<sup>۳۷</sup>

الملة: به معنای دین و شریعت است، گفته شده ملت قسمت اعظم دین و تمام آن چیزی است که پیامبران آورده اند، وَتَمَلَّلَ وَامْتَلَّ: در ملت و شریعت داخل شد، ﴿إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجْلِ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ﴾ گفته شده واژه «ملة» از «املت» مشتق شده است؛ زیرا بر شنیدنی ها و خواندنی ها بنا شده است.<sup>۳۸</sup> وَمِلَّةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ به معنای امری است که او برای مردم واضح و آشکار کرد. وَامْتَلَّ الرَّجُلُ: آیینی را پذیرفت (وارد دین اسلام شد). نووی «ملة» را به معنای دین و شریعت دانسته است.<sup>۳۹</sup>



راغب در خصوص این کلمه می گوید: ملت و ملال که همان املا است از یک ریشه است و علت اینکه یک طریقه الهی، ملت نامیده شده این است که از طرف خداوند متعال املاء و دیکته شده است.<sup>۴۰</sup> در قرآن کریم آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا بِيَخْسٍ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ﴾ (بقره: ۲۸۲) ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (بقره: ۵) واملیت له فی الأمر: به تاخیر انداختم، در این آیه شریفه آمده است: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران: ۱۷۸)

شریف جرجانی می گوید: دین و ملت در ذات با هم متحدند؛ اما در اعتبار متفاوتند؛ شریعت از این حیث که مورد اطاعت واقع می شود، دین نامیده می شود و از آن جهت که مردم گرد آن جمع می شوند، ملت نامیده می شود. در تفاوت بین دین و ملت و مذهب گفته شده: دین منسوب به خداوند متعال است و ملت منسوب به پیامبر و مذهب منسوب به مجتهد است.<sup>۴۱</sup>

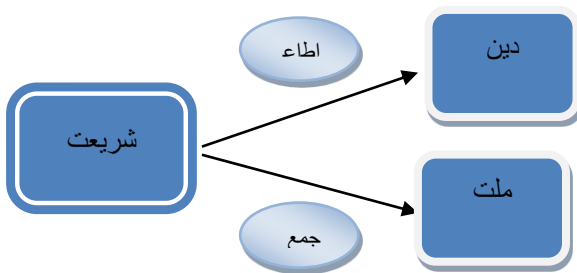
شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران ضمن بحث واژه شناسی در مفهوم ملت به چند نکته مهم اشاره می کنند، ایشان معتقد است: کلمه ملت کلمه ای است عربی به معنای راه و روش. در اصطلاح قرآن به معنای راه و روش و طریقه ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است.<sup>۴۲</sup>

در استعمال یکی از این الفاظ به جای دیگری گفته شده است: «در بسیاری از مواقع این واژه ها به جای یکدیگر به کار می روند و به همین دلیل است که آنها در ذات متحد و



در اعتبار متفاوتند، راه و روش الهی از پیامبر ایمان نامیده می‌شود؛ زیرا واجب الازعان است؛ اسلام نامیده می‌شود؛ زیرا واجب التسلیم است و از این جهت که جزاء داده می‌شود، دین نامیده می‌شود؛ ملت نامیده می‌شود؛ زیرا املاء شده یا اینکه بر آن جمع شده و مورد موافقت قرار می‌گیرد؛ شریعت می‌نامند؛ زیرا تشنگان حقیقت بر آن وارد می‌شوند.<sup>۴۳</sup>

در بسیاری از آیات قرآن کریم واژه «ملة» در معنای شریعت و طریقت و منهاج به کار رفته است؛ مانند این آیه شریفه: ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْمَلَّةٍ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (بقره: ۱۳۵) و مانند این سخن خداوند از زبان یوسف علیه السلام: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۳۷) این آیه شریفه: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (بقره: ۱۳۵) (جمهور مفسرین بر این مساله اتفاق نظر دارند که ملت در این آیات به معنای طریقت و شریعت و دین است.<sup>۴۴</sup> ابن عطبه نیز ملت را در این آیات شریفه به معنای طریقت و شریعت دانسته است.<sup>۴۵</sup>



۵. امت:

الأمُّ بافتح به معنای قصد و هدف مستقیم است، همانطور که گفته می شود: یومُ أمًّا: قصد چیزی را کرد، والمأموم: المقصود، والائمة: نعمت، والائمة: عیب در انسان را گویند، والائمة به كسر: هیئت و حالت و شأن است، يُقال: ما أحسنَ اِمتَه، یعنی چه نیکوست حال و شأن او، والائمة: به معنی شریعت و دین و سنت و طریقت است.<sup>۴۶</sup>

والأمُّ بالضم: مادری که انسان از او متولد شده را گویند و همچنین به مادری که مادر انسان از او زاده شده نیز ام می گویند؛ به همین سبب، حوا مادر ما نامیده می شود هر چند که واسطه زیاد است، در واقع هر چیزی که اصل برای وجود شیء یا تربیت و اصلاح و یا مبدأ آن باشد ام گویند. و الائمة: جماعتی از مردم را گویند که اکثر آنها از یک اصل و ریشه واحدند و صفاتی موروثی و مصالح و آرزوهای واحد ایشان را جمع کرده است، یا امر واحدی چون دین یا زمان و مکان آنها را جمع نموده است.<sup>۴۷</sup>

بنابراین اجتماع گروهی را بر یک قانون و آیین و روش، امت می گویند به این اعتبار که امر واحدی چون دین یا قانون آنها را گرد هم جمع نموده است.

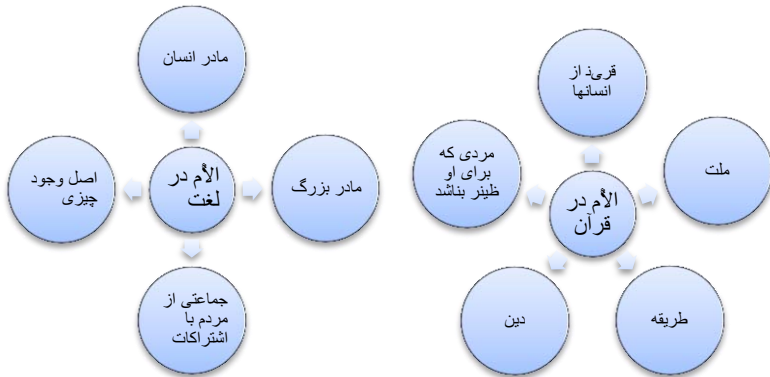
در قرآن کریم مفسران برای لفظ امت وجوهی را ذکر نموده اند از جمله: قرنی از مردم، چنانکه گفته می شود: مضت أممٌ أي قرون، و الامة: مردی است که نظیری برای او نباشد یا امام است که به او اقتدا می شود، مانند این آیه شریفه که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (نحل: ۱۲۳)

البته امت به معنای دین و طریقه نیز در قرآن کریم آمده است، خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۲۲-۲۳) برخی مفسران لفظ امه را در این آیه شریفه به دین





معنا کرده اند.<sup>۴۸</sup> تفسیر امه به دین از ابن عباس نیز نقل شده.<sup>۴۹</sup> فراء می گوید: لفظ امه به دو طریق مضموم "امه" و مکسور "امه" قرائت شده<sup>۵۰</sup> و جمهور قراء آن را به ضم خوانده که به معنای دیانت و ملت است؛ اما اگر به کسره خوانده شود به معنای طریقت خواهد بود<sup>۵۱</sup>، آیه شریفه نداشتن حجت و برهان و تقلید از پدران را بر ایشان عیب می گیرد.<sup>۵۲</sup> از دیگر شواهد استعمال لفظ امت به معنای دین آیه شریفه زیر است که خداوند متعال می فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره: ۲۱۳) بغوی می گوید: اصل امت به معنای جماعتی است که بر دین واحدی جمع می شوند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۳) مراد از آن اهل دین واحد و ملت واحد است.<sup>۵۳</sup>



۶. سبیل:

سبیل به معنای راه است و سبیل الله تعالی به معنای راه هدایتی است که به سوی آن فرا خوانده می شود. سبیل و طریق هر دو مذکر و مونث اند. گفته می شود: الطَّرِيقُ الْأَعْظَمُ والطَّرِيقُ الْعَظْمَى.<sup>۵۴</sup> ابن فارس در بیان معنای سبیل می گوید: سین و با و لام اصل واحدی هستند که دلالت بر ارسال شیء از بالا به پایین و امتداد شیء می کنند، امتداد از نظر طول را سبیل می نامند که همان طریق است.<sup>۵۵</sup>

سبیل، به عنوان اسم جنس نیز استعمال می شود؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (نحل: ۹)

سبیل به معنای حجت نیز در کلام الهی آمده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَتَمْنَعَكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۱)

کفوی در تفاوت بین سبیل و طریق می گوید: طریق هر راهی را گویند که رونده از روی عادت و غیر عادت آن را می پیماید؛ اما سبیل راهی است که از روی عادت پیموده می شود، صراط نیز سبیلی است که در آن هیچ انحراف و کجی وجود ندارد، بنابراین صراط اخص از سبیل است.<sup>۵۶</sup>

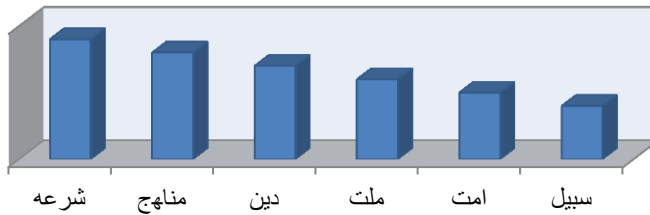
سبیل به معنای منهاج و دین و طریق در کلام الهی آمده، خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۸) در آیه زیر نیز خداوند متعال می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (نحل: ۱۲۵) سبيله یعنی دینه.<sup>۵۷</sup> واحدی می گوید: سبیلی به



معنای سنتی و منهاجی است<sup>۵۸</sup> و "علی بصیره" به معنای حجت آشکار است. بصیرت معرفتی است که حق از باطل تشخیص داده می‌شود.<sup>۵۹</sup>

بنابراین سبیل قانونی وضع شده بر بصیرت و هدایت و به دور از جهل و گمراهی و پیچیدگی و انحراف است.

میزان هم معنایی و استعمال واژه ها در قرآن کریم با قانون



#### نتیجه گیری

از بررسی معنی شناسی واژه قانون و مترادفات آن در قرآن کریم نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. بررسی و پژوهش کلمات در حوزه معناشناسی و زبانشناسی در درک و فهم واژگان و شناخت آیات الهی بسیار مهم است.
۲. کلمه دستور، فارسی است که در زبان عربی وارد شده و امروزه در زبان عربی به قانون اساسی دولت اطلاق می‌گردد.
۳. در قرآن کریم سوره ای به نام قانون نازل نشده و حتی در آیات هم این کلمه به کار نرفته است؛ اما مترادفات این واژه در قرآن کریم وجود دارد.



۴. با بررسی واژگان مترادف با قانون الفاضی چون "شریعت"، "دین"، "ملت"، "امت" و "سبیل" با کلمه قانون از نظر آشکار و واضح بودن مفهوم و مضمون و سهل الوصول بودن مطابق و هماهنگ است، اضافه بر آنکه این الفاظ تمام افراد را بدون هیچ تمایزی دربر می گیرند.

۵. رابطه محکمی بین دو معنای شرعی و لغوی تمام الفاظ مترادف با واژه قانون در قرآن کریم وجود دارد.



پی نوشت ها :

۱. احمد، مختار عمر، معنی شناسی، ترجمه سید حسین سیدی، ص ۲۰.
۲. عوا، سلوی محمد، بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر در قرآن کریم، ترجمه حسین سیدی، ص ۵-۶.
۳. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، کلمه قانون.
۴. بستانی، بطرس، محیط المحيط، ماده قانون.
۵. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ماده قانون.
۶. عمید، حسن، فرهنگ عمید، ماده قانون.
۷. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ماده قانون.
۸. آذی شیر، معجم الألفاظ الفارسیة المعربة ۱۹۷۰، ماده دستور.
۹. هندای، محمد موسی، المعجم فی اللغة الفارسیة، ماده دستور.
۱۰. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ماده دستور.
۱۱. علوان، عبد الکریم، (۲۰۰۶م)، النظم السياسية والقانون الدستوری، ۲۵۵.
۱۲. مودودی، نظریة الإسلام وهدیه، ۲۴۱-۲۴۲.
۱۳. أزهری، أبو منصور محمد بن أحمد، تهذیب اللغة، جوهری، الصحاح، ماده شرع.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ماده شرع.
۱۵. أزهری، أبو منصور محمد بن أحمد، تهذیب اللغة، ماده شرع.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ماده شرع.
۱۷. جمعه ضمیریه، مجلة البیان، ۱۴۲۲ع، ۱۶۳، ص ۱۱۰.
۱۸. ابن فارس، أبو الحسین أحمد بن فارس، مُعْجَمُ مَقَائِيسِ اللُّغَةِ، ماده نهج.
۱۹. لامنس الیسوعی، الأب هنریکوس، فرائد اللُّغَةِ فی الفروق، ۱۸۸۹م، ۱۴۱.
۲۰. رک:فراهیدی، العین وابن منظور لسان العرب، جوهری، الصحاح، ماده نهج.
۲۱. فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، ۳۳۷/۲.
۲۲. طاهر، علی جواد، منهج البحث الأدبی، ۱۹.
۲۳. بدوی، عبد الرحمن، مناهج البحث العلمی، ۵.
۲۴. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ۶۷/۲.
۲۵. ابن حنبل، احمد، مسند أحمد بن حنبل، ۲۷۳/۴، طبرانی، ۱۴۰۴هـ-۳۴۱/۱۸.
۲۶. عثمان بن حسن، أهمية المنهج فی العلوم والمعارف عامة وفی علوم الشريعة خاصة، ع، ۶۰، ص ۱۴.



۲۷. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير ، ۱۱۸/۲۵.
۲۸. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل ، ۲۸/۴.
۲۹. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه ، ۱۴۲۳/۲.
۳۰. رک: فراهیدی، خلیل بن أحمد، العین ، و انباری، أبو سعید کمال الدین، البلغة فی الفرق بین المذکر والمؤنث ، ۲۷۸/۱-۲۷۹، و ابو نصر اسماعیل بن حماد، جوهری، الصحاح، ۱۴۰۷هـ و ابن سیده، ۲۰۰۰م، ماده دین.
۳۱. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۸۱هـ-ش)، خدا، انسان در قرآن ، ۲۹۶-۲۸۳.
۳۲. زکریا الأنصاری، أبو یحیی بن محمد، الحدود الأتیقة والتعريفات الدقیقة ، ۱۴۱۱هـ ۷۰.
۳۳. مودودی، المصطلحات الأربعة فی القرآن، ۱۰۸.
۳۴. واحدی، علی بن احمد، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ، ۷۵۶/۲.
۳۵. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم ، ۲۶۲/۳.
۳۶. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن ، / ۱۶۶.
۳۷. رک: فراهیدی، خلیل بن أحمد، العین ، و ابن منظور، مُحَمَّد بن مكرم، لسانُ العَرَب ، ماده ملل.
۳۸. شهاب الدین، أحمد بن محمد، التبیان فی تفسیر غریب القرآن ۱/۱۰۵.
۳۹. نووی، أبو زکریا یحیی بن شرف، تحریر ألفاظ التنبیہ (لغة الفقه) ، ۱/۹۸.
۴۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن ، ماده ملل.
۴۱. جرجانی، علی بن محمد، التعريفات ، ۱۴۱، و لامنس الیسوعی، ۱۸۸۹م، ۹۲.
۴۲. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران ، ۶۵/۱.
۴۳. کنوی، ایوب بن موسی الحسینی، الکلیات(معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویة)، ۴۴۳/۱ - ۴۴۴.
۴۴. رک: سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی(بحر العلوم)، ۱/۱۲۱، و بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل ، ۱۱۷/۱، و رازی فخر الدین، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) ، ۱۸/۱۰، و ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم ، ۱/۱۸۶، و سیوطی، محلی، بی تا، ۱/۳۰۹. و شنقیطی، محمد الامین بن محمد، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن ، ۱/۴۴.
۴۵. ابن عطیة، أبو محمد، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ، ۱/۲۱۲.
۴۶. رک: ابن درید، أبوبکر مُحَمَّد بن الحسن، جمهرة اللغة ، و جوهری، أبو نصر إسماعیل بن حماد، الصحاح(تاج اللغة وصحاح العربية) ، و زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس ، ۱۴۱۴هـ و ابو علی القالی، اسماعیل بن القاسم، الأمالی فی لغة العرب ، ماده امم.



۴۷. مناوی، محمد عبد الرؤوم، التوفیق علی مهمات التعاریف ، ۹۳/۱ - ۹۴ ، و إبراهيم مصطفى وأحمد الزيات و حامد عبد القادر و محمد النجار، المعجم الوسيط ، ماده ام.
۴۸. سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی (بحر العلوم)، ۱۶۶/۱، و سماعی، ۱۴۱۸ هـ ۲۱۳/۱.
۴۹. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن ، ۳۳۵/۲.
۵۰. فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن ، ۳۲۴/۲.
۵۱. سماعی، أبو المظفر منصور بن محمد، (۱۴۱۸)، تفسیر القرآن ، ۹۷/۵، و بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل ، ۱۳۶/۴، و قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن ، ۷۴/۱۶.
۵۲. ابن عطیة، أبو محمد، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ، ۵۰/۵ ، و ابن جزی الکلبی، التسهیل لعلوم التنزیل ، ۲۷/۴.
۵۳. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل ، ۱۸۶/۱.
۵۴. ابن سکیت، ابویوسف، إصلاح المنطق ، بی تا، ۳۶۱/۱ ، و انباری، ۱۴۱۷ هـ ۶۹/۱.
۵۵. ابن فارس، أبو الحسین أحمد بن فارس، مُعْجَمُ مَقَائِيسِ اللُّغَةِ ، ماده سبل.
۵۶. کفوی، ایوب بن موسی الحسینی، الکلیات (معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویة)، ۵۱۲/۱.
۵۷. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل ، ۴۵۳/۲.
۵۸. واحدی، علی بن احمد، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ، ۵۶۲/۱ ، و ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر ، ۲۹۵/۴.
۵۹. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر الجامع بین فنی الروایة و الدرایة من علم التفسیر ۵۹/۳.



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. إبراهيم مصطفى وأحمد الزيات وحامد عبد القادر ومحمد النجار، (بى تا)، المعجم الوسيط، ت: مجمع اللغة العربية، قاهره: دار الدعوة.
۳. ابن جزى الكلبي، محمد بن أحمد، (۱۴۰۳هـ)، التسهيل لعلوم التنزيل، ط ۴، بيروت: دار الكتاب العربي.
۴. ابن جوزى، عبد الرحمن بن على، (۱۴۰۷هـ)، زاد المسير فى علم التفسير، ت: محمد بن عبد الرحمن عبد الله، ط ۱، بيروت: دار الفكر.
۵. ابن حنبل، احمد، (بى تا)، مسند أحمد بن حنبل، مصر: مؤسسة قرطبة.
۶. ابن دريد، أبوبكر مُحَمَّد بن الحسن، (۱۹۸۷م)، جمهرة اللغة، ت: رمزى منير بعلبكي، ط ۱، بيروت: دار العلم للملايين.
۷. ابن سكتيت، ابويوسف، (بى تا)، إصلاح المنطق، ت: أحمد محمد شاکر وعبد السلام محمد هارون، ط ۴، قاهره: دار المعارف.
۸. ابن سيده، أبو الحسن على بن إسماعيل، (۲۰۰۰م)، المحکم والمحيط الأعظم، ت: عبد الحميد هنداوى، ط ۱، بيروت: دار الكتب العلمية.
۹. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (۱۴۲۰هـ)، التحرير و التنوير، چاپ اول، بيروت: مؤسسة التاريخ.
۱۰. ابن عطية، أبو محمد، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، (۱۴۱۳هـ)، ت: عبد السلام عبد الشافى محمد، ط ۱، بيروت: دار الكتب العلمية.
۱۱. ابن فارس، أبو الحسين أحمد بن فارس، (۲۰۰۱م)، مُعْجَمُ مَقَائِيسِ اللُّغَةِ، با کمک: د. مُحَمَّد عوض مرعب وفاطمة مُحَمَّد أصلان، ط ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربى.





۱۲. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر، (۱۴۰۱هـ)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الفکر.
۱۳. ابن ماجة، محمد بن یزید، (بی تا)، سنن ابن ماجه، ت: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار الفکر.
۱۴. ابن منظور، مُحَمَّد بن مکرّم، (۱۹۹۶م)، لسانُ العرب، ت: أمين مُحَمَّد و مُحَمَّد الصّادق العبيدي، ط ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی - مؤسسة التّاريخ العربی.
۱۵. ابوعلی القالی، اسماعیل بن القاسم، (۱۳۹۸هـ)، الأمالی فی لغة العرب، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۶. أدی شیر، (۱۹۷۰م)، معجم الألفاظ الفارسیة المعرّبة، بیروت: مکتبة لبنان.
۱۷. أزهری، أبو منصور محمد بن أحمد، (۲۰۰۱هـ)، تهذیب اللغة، ت: د. ریاض زکی قاسم، ط ۱، بیروت: دار المعرفة.
۱۸. انباری، أبو سعید کمال الدین، (۱۴۱۷هـ)، البلغة فی الفرق بین المذکر والمؤنث، ط ۲، ت: د. رمضان عبد التّواب، قاهره: نشر مکتبة الخانجی.
۱۹. أنباری، محمد بن القاسم، (۱۴۱۲هـ)، الزاهر فی معانی کلمات الناس، ت: د. حاتم صالح الضامن، ط ۱، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۲۰. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۸۱هـ ش)، خدا، انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار.
۲۱. بدوی، عبد الرحمن، (۱۹۶۳م)، مناهج البحث العلمی، قاهره: طبعة دار النهضة العربیة.
۲۲. بستانی، بطرس، (۱۹۸۷م)، محیط المحيط، بیروت: مکتبه لبنان.



۲۳. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۰۷هـ)، معالم التنزیل، ت: خالد عبد الرحمن العک ومروان سوار، بیروت: دار المعرفة.
۲۴. جرجانی، علی بن محمد، (۱۴۰۵هـ)، التعریفات، ت: إبراهیم الأبیاری، ط ۱، بیروت: دار الكتاب العربی.
۲۵. جوهری، أبو نصر إسماعیل بن حمّاد، (۱۴۰۷هـ)، الصّاح (تاج اللغة وصحاح العربیة)، ت: أحمد عبد الغفار عطار، ط ۴، بیروت: دار العلم للملایین.
۲۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۷هـ ش)، لغتنامه، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران: چاپخانه دولتی ایران.
۲۷. رازی، فخر الدین، (۱۴۲۱هـ)، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۹۹۶م)، مفردات ألفاظ القرآن، ت: صفوان عدنان داوودی، ط ۱، دمشق: دارالقلم/ بیروت: دار الشامیة.
۲۹. زبیدی، مرتضی، (۱۴۱۴هـ ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر.
۳۰. زکریا الأنصاری، أبو یحیی بن محمد، (۱۴۱۱هـ)، الحدود الأنیقة والتعریفات الدقیقة، ت: د. مازن المبارک، ط ۱، بیروت: دار الفکر المعاصر.
۳۱. سمرقندی، نصر بن محمد، (بی تا)، تفسیر السمرقندی (بحر العلوم)، ت: د. محمود مطرجی، بیروت: دارالفکر.
۳۲. سمعانی، أبو المظفر منصور بن محمد، (۱۴۱۸)، تفسیر القرآن، ت: یاسر بن إبراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم، ط ۱، ریاض: دار الوطن.



۳۳. شنیطی، محمد الامین بن محمد، (۱۴۱۵هـ)، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، ت: مکتب البحوث والدراسات، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر.
۳۴. شوکانی، محمد بن علی، (بی تا)، فتح التقدير الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، بیروت: دار الفکر.
۳۵. شهاب الدین، أحمد بن محمد، (۱۴۱۲هـ)، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، ت: فتحی أنور الدابلوی، ط ۱، طنطا، مصر: دار الصحابة للتراث.
۳۶. طاهر، علی جواد، (۱۹۸۶م)، منهج البحث الأدبی، ط ۷، بیروت: منشورات المکتبة العالمية.
۳۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، (۱۴۰۴هـ)، المعجم الكبير، ت: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ط ۲، موصل: مکتبة الزهراء.
۳۸. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۵هـ)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دار الفکر.
۳۹. علوان، عبد الکریم، (۲۰۰۶م)، النظم السياسية والقانون الدستوری، ط ۱، عمان: دار الثقافة.
۴۰. عمید، حسن، (۱۳۶۴هـ ش)، فرهنگ عمید، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۱. عوا، سلوی محمد، (۱۳۸۱هـ ش)، بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر در قرآن کریم، ترجمه حسین سیدی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۴۲. فراء، یحیی بن زیاد، (۱۴۲۳هـ)، معانی القرآن، ت: إبراهیم شمس الدین، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.



۴۳. فراهیدی، خلیل بن أحمد، (۱۴۰۹هـ)، العین، ت: د. مهدی المخزومی ود. إبراهيم السامرائی، ط ۲، طهران: دار الهجرة.
۴۴. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۷۲هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ت: أحمد عبد العليم البردونى، ط ۲، قاهره: دار الشعب.
۴۵. كفوى، ايوب بن موسى الحسينى، (۱۴۱۹هـ)، الكليات (معجم فى المصطلحات و الفروق اللغويّة)، ت: عدنان درويش و محمد المصرى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۴۶. لامنس اليسوعى، الأب هنريكوس، (۱۸۸۹م)، فرائد اللّغة فى الفروق، بيروت: مطبعة الكاثوليكية للآباء اليسوعيين.
۴۷. محلى، جلال الدين - سيوطى، (بى تا)، تفسير الجلالين، ط ۱، قاهره: دار الحديث.
۴۸. مختار عمر، احمد، (۱۳۸۵ هـ ش)، معنى شناسى، ترجمه سيد حسين سيدى، مشهد: دانشگاه فردوسى.
۴۹. مطهرى، مرتضى، (۱۳۶۲هـ ش)، خدمات متقابل اسلام و ايران، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات صدرا.
۵۰. معين، محمد، (۱۳۷۹هـ)، فرهنگ فارسى، چاپ يانزدهم، تهران: انتشارات امير كبير.
۵۱. مناوى، محمد عبد الرؤوف، (۱۴۱۰هـ)، التوقيف على مهمات التعاريف، ت: د. محمد رضوان الداية، ط ۱، بيروت: دار الفكر - دمشق: دار الفكر.
۵۲. مودودى، ابو على، (بى تا)، المصطلحات الأربعة فى القرآن، ط ۲، طهران: دار إحسان.



۵۳. مودودی، ابو علی، (بی تا ۱)، نظریة الإسلام وهدیه، بیروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۵۴. نووی، أبو زکریا یحیی بن شرف، (۱۴۰۸هـ)، تحرير ألفاظ التنبيه (لغة الفقه)، ت: عبد الغنی الدقر، ط ۱، بیروت: دار القلم.
۵۵. واحدی، علی بن احمد، (۱۴۱۵هـ)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ت: صفوان عدنان داوودی، ط ۱، دمشق: دارالقلم / بیروت: دار الشامیه.
۵۶. هنداوای، محمد موسی، (بی تا)، المعجم فی اللغة الفارسیة، قاهره: مكتبة الأنجلو المصرية.
- مجلات:
۵۷. جمعة ضمیرية، د.عثمان، (ربیع الأول ۱۴۲۲هـ)، مصطلحات ومفاهیم: الشریعة، مجلة البیان (إسلامية شهرية تصدر عن المنتدى الإسلامي)، شماره ۱۶۳.
۵۸. عثمان بن حسن، (شعبان ۱۴۱۳هـ)، أهمية المنهج فی العلوم والمعارف عامة وفي علوم الشريعة خاصة، مجلة البیان (إسلامية شهرية تصدر عن المنتدى الإسلامي)، شماره ۶۰.

